

نظریهٔ نظم امام عبدالقاهر جرجانی

نوشته: محمد زکی العشماوی^۱

ترجمه و تحقیق: محمد هادی مرادی*

چکیده:

این گفتار تلاشی است برای تبیین یکی از بنیادی‌ترین نظریه‌های بلاغت و نقد ادبی؛ یعنی نظریهٔ نظم امام عبدالقاهر جرجانی. نویسنده برای رسیدن به این هدف به شرح موضوعات زیر پرداخته است: ۱- یکپارچه بودن و کلیت زبان و شعر ۲- ابطال اندیشهٔ دوگانه بودن لفظ و معنا ۳- مقایسهٔ آراء و نظریات عبدالقاهر با آراء و نظریات ناقدان جدید بویژه آ.ا. ریچاردز ۴- اشاره‌ای به نظریهٔ کاربرد زبان کولریچ و مقایسهٔ آن با نظریهٔ نظم.

کلید واژه‌ها: نظریهٔ نظم - لفظ و معنا - وضع - بلاغت - نقد

قرن پنجم هجری شاهد ظهور نظریه و نهجی نوین در عرصهٔ نقد و بلاغت زبان

۱- دکتر محمد زکی العشماوی متولد ۱۹۲۱، از ادیبان و ناقدان معاصر مصر است. او در سال ۱۹۴۵ م موفق به اخذ درجه دکتری در نقد ادبی از دانشگاه لندن شده و سپس استادی کرسی نقد ادبی را در دانشگاه اسکندریه به عهده گرفته است. از این استاد تاکنون کتابها و مقالات ارزشمندی منتشر شده است؛ از جمله: «قضایا النقد الأدبی بین القديم و الحدیث» که مقاله حاضر یکی از مقالات آن کتاب است «قضایا النقد الأدبی و البلاغه» و «فلسفه الجمال فی الفكر المعاصر».

أعلام الأدب العربی المعاصر - روبرت ب. کاشیل! جامعه القدیس یوسف - بیروت ۱۹۹۶ - مترجم * عضو هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبائی.

عربی بود؛ که تأثیرات ژرف و شگرف آن تاکنون امتداد یافته است. این نظریه همان نظریه معروف «نظم» امام عبدالقاهر جرجانی است^۲، که در دو کتاب مهم خود «دلایل الإعجاز» و «أسرار البلاغه» با تفصیل به شرح و بسط آن پرداخته است. اگر نظریه خیال «کولریج»^۳ توانست به بحث دراز دامن دو گانه بودن لفظ و معنا - که در نقد ادبی اروپایی پیش از او از مباحث رایج بود - پایان دهد، نظریه نظم عبدالقاهر نیز توانست بساط بسیاری از مفاهیم نادرستی را - که سالیان دراز بر اندیشه نقد ادبی پیش از او حاکمیت داشتند - بر اندازد و به جای آنها مباحثی نوین و بنیادین بنشاند و طرحی تازه دراندازد؛ که از مجموع آنها شالوده‌ای شایسته برای نقد شعر - به صورت عام - و بیان اعجاز قرآن - به صورت خاص - پدید آمد. اگر در تاریخ نقد و بلاغت عربی، چیزی شبیه آنچه که دانش ادبی امروز درباره تحقیقات نقدی -

۲- ناقد برجسته و نامدار، کاشف نظریه نظم، بنیانگذار علم بلاغت عربی، فقیه و متکلم چیره دست: امام عبدالقاهر جرجانی (۴۰۰-۴۷۱ هـ - ۱۰۱۰-۱۰۷۸ م) حوالی سال چهارصد هجری در شهر گرگان دیده به جهان گشود. افکار و اندیشه‌های ژرف و بدیع او تأثیر بسیاری در جهان نقد و بلاغت برجای گذاشت. نوآوریهای این نابغه دوران، طراوت و جذب خود را تا روزگار ما به خوبی حفظ کرده است و امروز آرا و اندیشه‌های او را با اندیشه‌های بزرگانی چون: «ریچاردز» «سوسور» و «چامسکی» می‌سنجند. دو کتاب بسیار مهم او «دلایل الاعجاز» و «أسرار البلاغه» دو منبع سرشار و پایدار در تحقیقات ادبی و زبان‌شناسی به شمار می‌آیند. برای آشنائی با افکار جرجانی می‌توان به کتابهای: «بغیة الوعاة» سیوطی، «معجم الأدباء» یاقوت حموی، «البلاغة العربیة بین الناقدین الخالدین عبدالقاهر الجرجانی و ابن سنان الخفاجی» از دکتر عبدالعاطی علّام و «عبدالقاهر الجرجانی و جهوده فی البلاغة العربیة» از دکتر احمد بدوی، مراجعه کرد. (مترجم)

۳ - Coleridge, samuel taylor (۱۷۷۲-۱۸۳۴) شاعر و ناقد و نظریه‌پرداز انگلیسی و صاحب نظریه معروف «خیال». اوّلین کسی بود که روشهای منتقدان آلمانی را در تحقیق و نقد آثار شکسپیر به کاربرد و آن را در دو جلد با عنوان «نقد آثار شکسپیر» انتشار داد. از نظر شعر، کولریج در پایگاه بلندی جای دارد. او از پیشکسوتان و بنیانگذاران رومانسیسم به شمار می‌آید.

از آثار اوست: بالادهای تغزلی Lyrical Ballads با همکاری «وردز ورث» و کمکهایی به تفکر Aids to reflecti

فرهنگ ادبیات جهان - زهرای خانلری

(مترجم)

بلاغی به آن رسیده است، وجود داشته باشد، بی‌گمان آن، چیزی جز نظریهٔ نظم عبدالقاهر نخواهد بود؛ لذا شایسته است که این نظریه هرچه بیشتر مورد بررسی و مذاقه اهل نظر قرار گیرد.

اما کدامند مباحث تازه‌ای که عبدالقاهر در زمینهٔ نقد و بلاغت در میان نهاد و موجب دگرگونی عمیق در بسیاری از مفاهیم رایج پیش از او شد؟ پاسخ به این پرسش را می‌توان در بررسی چهار موضوع اساسی زیر جست و جو کرد:

۱- یکپارچه بودن و کلیت زبان و شعر یا همسویی و تلاقی فلسفهٔ زبان و فلسفهٔ هنر در نظر عبدالقاهر.

۲- ابطال اندیشهٔ دوگانه بودن لفظ و معنا.

۳- ابطال اندیشهٔ دو گونه بودن بیان: ۱- بیان آراسته ۲- بیان بی‌بهره از آراستگی.

۴- شیوه و نهج ویژهٔ زبانی - تطبیقی عبدالقاهر در بررسیها و مطالعات بلاغی و نقد ادبی.

نظر عبدالقاهر درباره زبان

اندیشهٔ نظم در نظر عبدالقاهر اساساً مبتنی است بر این باور که زبان دارای دو کاربرد کاملاً متفاوت است: یکی به عنوان مجموعه‌ای از نشانه‌ها و اشاره‌ها، و دیگری به عنوان ابزاری برای بیان احساسات و عواطف. به عبارت دیگر اعتقاد به وجود دو نوع از الفاظ: الفاظی که تنها بر صورت و سطح اشیاء دلالت دارند و الفاظی که بیانگر حقایق اشیاء هستند. لذا به نظر او الفاظ در حال انفراد نشانه‌هایی بیش نیستند. نشانه‌هایی قراردادی برای اشاره به یک شیء بدون نشان دادن حقیقت آن. و چون لفظ در حال انفراد تنها یک نشانه و اشاره است، فقط بر معنای مجرد می‌تواند دلالت داشته باشد و توان نشان دادن معنای مشخص و ویژه را نخواهد داشت و چون بر معنای مجرد دلالت دارد، می‌تواند - به صورت بالقوه - صدها معنا را در بر داشته باشد و ازین رو می‌توان گفت که لفظ در حال انفراد فاقد معنا است. بنابراین لفظ تنها زمانی می‌تواند

بر معنای ویژه و مشخص دلالت کند که در سیاق قرار گیرد. یعنی این تنها سیاق است که می‌تواند لفظ را دارای معنای مشخص و ویژه گرداند و به آن توان حرکت و عمل بدهد و این تنها سیاق است که الفاظ را در شرایطی قرار می‌دهد که می‌توان درباره سره بودن یا ناسره بودن آن به سنجش و داوری نشست و سیاق تنها زمینه منحصراً به فردی است که لفظ مفرد در آن مجال و فرصت نمود و تحرک پیدا خواهد کرد و پیداست که کلمه دارای هیچ ارزشی نخواهد بود مگر هنگامی که به حرکت در آید و به انجام وظیفه‌ای پردازد و تنها به اعتبار کار و وظیفه‌ای که انجام می‌دهد، می‌تواند در معرض نقد قرار گیرد.

در این باره عبدالقاهر می‌گوید:

«بدان که اینجا اصلی است که مردم را در قبال آن هم چون کسی می‌بینی که از یک سو به مطلبی آگاهی دارد و از دیگر سو به انکار آن می‌پردازد. آن اصل اینست که الفاظ در حال انفراد - که بر ساخته قراردادهای لغوی هستند - به این هدف ساخته نشده‌اند که وسیله باشند برای شناخت معنای ای که بر آنها دلالت دارند، بلکه هدف از وضع الفاظ مفرد، ترکیب و کنار هم قرار گرفتن آنهاست تا از این طریق بتوان به فواید و اغراض مورد نظر رسید. و این دانشی شریف و بنیادی سترگ است. دلیل این مدعا آنکه اگر چنین پنداریم که الفاظ - که قراردادهای لغوی هستند - به این هدف ساخته شده‌اند تا به وسیله آنها با معانی موضوع له‌شان آشنا شد، به نتیجه‌ای خواهیم رسید که هیچ عاقلی در نادرست بودن و محال بودن آن شک نخواهد کرد؛ اینکه: هدف واضع از وضع اسماء این بوده است که وسیله‌ای باشند برای آشنائی با معانی آنها. و این بدین معنا است که اگر فرضاً واژه‌های مرد و زن و خانه نبودند ما با معانی آنها آشنا نمی‌شدیم و یا اگر صورتهای افعال ماضی و مضارع و امر نبودند مفاهیم زمانهای گوناگون را درک نمی‌کردیم. حتی اگر واضعان به وضع حروف نمی‌پرداختند، معانی آنها را نمی‌دانستیم و قادر به ادراک مفاهیم نفی و نهی و استفهام و استثنا نمی‌شدیم. واقعیت این است

که موضعه و قرارداد لغوی تنها زمانی میسر است که واضع با مفاهیم مورد نظر آشنا باشد. ممکن نیست که کلمه‌ای برای مفهومی نامعلوم وضع گردد؛ زیرا موضعه درست همانند اشاره است و همان طور که اگر به کسی گفته شود فلان شیء را بردار، هدف از اشاره آشنا کردن مخاطب با مشارالیه - فی نفسه - نیست؛ بلکه مراد اینست که در میان اشیایی که می‌بینی این شیء مورد نظر مشارالیه است، رابطه لفظ با موضوع نیز چنین است. چه کسی در نادرستی این معنا شک دارد که «ما با مفاهیم کلماتی مانند مرد و زن و زندگی و ... آشنا نشده‌ایم جز از طریق اسامی آنها؟» اگر چنین چیزی عقلاً جایز بود، می‌بایست با شنیدن کلمه زید مفهوم آن را بدون رؤیت او و یا شنیدن صفات او - درک می‌کردیم.^۴

از متن فوق چند حقیقت مهم را می‌توان استنباط و استخراج کرد:

- ۱- ما اشیاء را پیش از وضع الفاظ (الفاظی که بر آنها دلالت می‌کنند) می‌شناسیم. یعنی ما مفاهیم مرد و زن و زندگی و ... را پیش از آنکه این اسمها را برایشان وضع کنیم می‌شناسیم. لذا هنگامی که این کلمات را بر زبان می‌آوریم، هدف ما این نیست که - فرضاً - مخاطب را با چیزی آشنا بکنیم که پیشتر با آن آشنا نبوده است. بلکه هدف ما از به کارگیری این الفاظ، اشاره به اشیایی است که برای ما شناخته شده‌اند.
- ۲- لفظ مفرد تنها وسیله‌ای است از وسائل اشاره نه بیشتر و نه کمتر. ازین رو وقتی کلمه

۴ - یعنی واضع پیش از اقدام به وضع با معنا و مفهوم مورد نظر باید آشنا باشد؛ چون وضع برای مفهوم نامعلوم، کاری عبث و بی‌معنا است. (مترجم)

۵ - ترجمه مقولات کتاب دلائل الإعجاز از روی نسخه تازه‌ای صورت گرفت که نسبت به نسخه مرجع دکتر عثماوی و حتی نسخه معروف سید رشید رضا امتیازات مهمی دارد. مشخصات این نسخه چنین است: دلائل الإعجاز - شکله و شرح غامضه و خرج شواهد و قدم له و وضع فهارسه الدكتور یاسین الأیوبی. المكتبة العصریة. صیدا - بیروت ۲۰۰۳. (مترجم)

کتاب را بر زبان می‌آوریم، تنها هدفمان اشاره به جنس مشخصی است و این کلمه تنها صورتی است که از چهار حرف ک-ت-ا-ب تشکیل شده و وسیله‌ای قراردادی است که به قصد اشاره به موضوعی - که همان معنا و مفهوم کتاب است - مورد استفاده قرار می‌گیرد.

۳- لفظ مفرد نمی‌تواند بر معنای مشخصی دلالت کند و فایده ویژه‌ای را در بر داشته باشد مگر اینکه وظیفه ویژه‌ای را در سیاقی ویژه به عهده بگیرد. یعنی الفاظ در حقیقت دلالت‌های خود را از پیوندهایی که با کلمات پیشین و یا پسین خود دارند به دست می‌آورند و نیز از پرتو افکنیها و اضافات تازه‌ای که ممکن است به دلیل موقعیتی که در آن قرار گرفته‌اند کسب کرده باشند. لذا کلمه مفرد تنها اشاره‌ای است به صورت جامد و غیر فعال شیء. اما کلمه قرار گرفته در سیاق، در کنار معنای عقلی مجرد، باری از عواطف انسانی و صور ذهنی و احساسات پویا را با خود حمل می‌کند.

باید گفت که نکته اخیر بیشتر از دیگر نکات مورد توجه است، چون این نکته است که نوآوری عبدالقاهر در باب لفظ و دلالت‌های آن را مشخص می‌کند. پیشینیان عبدالقاهر، لفظ را به جامه و پوششی تشبیه می‌کردند که افکار را در خود می‌پیچد و بر این باور بودند که محتوی (لفظ) چیزی جدای از محتوی (معنا) است و چه بسا مغایر با آن و بنا بر این منطق، کلمات باید در برابر افکار وضع شده باشند. اکنون باید پرسید: آیا نظر عبدالقاهر - که می‌گوید: بر الفاظ در سیاق نشسته و در کنار هم قرار گرفته، فواید گوناگونی مترتب می‌شود - با نظر آنان (پیشینیان خود) یکی است؟ آیا مراد او از فواید، معانی عقلی صرف است؟ آیا عبدالقاهر میان معانی عقلی کلمه مفرد و عناصر درونی آن - از قبیل عواطف و صور و احساسات - فرقی قائل است؟ به عبارت دیگر آیا کلمه به کار گرفته شده تنها با عقل قابل تفسیر است یا با قلب و خیال نیز می‌توان به تفسیر آن پرداخت؟

اکنون که بحث ما درباره نظر عبدالقاهر پیرامون لفظ و دلالت‌های آن است، باید به پاسخ

پرسشهای فوق پردازیم؛ چون پاسخ به این پرسشها است که نظر عبدالقاهر را دربارهٔ زبان و مفهوم آن مشخص خواهد کرد و روشن خواهد ساخت که آیا نگاه او یک نگاه عقلی صرف است و یا اینکه از زاویه‌ای بازتر به مسأله می‌نگرد و به شکل ظاهری و سطحی زبان و دلالت الفاظ بر معانی عقلی - منطقی، و تکیه بر قواعد نحوی و مباحث انتزاعی آن اکتفا نمی‌کند؟

بدون شک در مکتب عبدالقاهر، ارتباط زبان با شعر از ارتباط آن با منطق، و نیز ارتباط نحو با علم معانی و بلاغت، از ارتباط آن با مجموعه‌ای از قواعد منطقی و خشک - که هیچ نقشی در معانی و دلالت‌های ثانویه ندارد - به مراتب بیشتر است. دلیل این مطلب اهتمام و توجه ویژه‌ای است که عبدالقاهر نسبت به شعر و دفاع از آن در فصل آغازین «دلایل الإعجاز»^۶ مبذول داشته است. او بر این باور است که تنها وسیله برای بیان حقیقت و مبانی بلاغت و فصاحت و تنها راه بیان اعجاز قرآن، شعر است:

«...و ما به خوبی می‌دانیم که دلیل اصلی آنکه بوسیله قرآن حجّت حقّ آن چنان استوار و آشکار گردید و مایهٔ خیرگی همگان گشت، آن بود که اوج و بلندای فصاحت قرآن چنان و چندان بود که توان و اندیشهٔ بشری یارای نزدیک شدن به آن را نداشت و فهم و ادراک این دقیقه جز برای شعرشناس و کسانی که در جست و جوی یافتن علل و عوامل اختلاف درجات شعر و برتری بعضی از آن نسبت به بعضی دیگر بودند، میسر نبود. شعری که «دیوان عرب» و گل سر سبد و لبّ ادب به شمار می‌رفت.

نیز می‌دانیم هرگاه که می‌خواسته‌اند در عرصه فصاحت و بیان و در ربودن گوی سبقت در آن با هم به رقابت پردازند، بی‌گمان میدان اصلی آنان شعر بوده است. لذا هرکسی که

۶ - عبارت «از ارتباط آن با منطق ...» مبهم به نظر می‌رسد. لذا عین عبارت عربی نویسنده نقل می‌شود؛ شاید به فهم مراد او بیشتر کمک کند: «...انّ اللّغة عند عبد القاهر أوثق اتصالاً بالشعر منها بالمنطق و ...».

بخواهد مانع از ظهور این حقایق شود، در حقیقت از انتشار و ظهور حجت حق جلوگیری کرده است.^۷

حال باید دید که او چگونه به فهم نادرستی که درباره علم نحو رواج دارد هجوم می‌برد و چگونه فساد راه یافته به زبان را ناشی از این فهم ناصواب معاصران و پیشینیان خود میدانند؟ او در بحثی پیرامون علم بیان چنین می‌گوید:

«هیچ دانشی چون «بیان» مورد ستم و در معرض زیان قرار نگرفته است. خطاها و

باورهای

نادرست فراوانی درباره این علم به اذهان مردم راه یافته است و آنان در این باره گرفتار نادانی‌های

گسترده و خطاهای فاحش گشته‌اند. بسیاری از آنان معنایی بیشتر از آنچه که در اشاره با چشم

و

سرو خطوط و عقود انگشتان است، در این علم نمی‌بینند.^۸

آنان بر این پندارند که علم بیان چیزی به جز استخبار و امر و نهی نیست و برای هر یک از این اسالیب لفظی وضع شده است که بر آن دلالت می‌کند. بنابراین، هر کسی که با وضع لغات -چه در زبان عربی و چه در هر زبان دیگری- آشنا باشد و هدف معنایی هر واژه‌ای را بداند و از عهده تلفظ آن - از نظر صحّت مخارج حروف- برآید، در این صورت او در آن زبان کاملاً دارای تسلط است و در بیان به مرحله‌ای رسیده است که فوق آن متصور

۷ - دلایل الإعجاز. ص ۶۸. باید گفت که عبدالقاهر این سخنان تند و درشت را در ردّ و تخطئه مخالفان شعر بیان کرده است. دفاع جانانه او از شعر و جمله تندش به مخالفان، بسیار خواندنی است. (مترجم)

۸ - یعنی قادر به تشخیص معانی ثانویه و چند بعدی که اساس و جوهر علم بیان‌اند، نیستند، و دلالت‌های پیچیده بیانی را در حد دلالت‌های ساده و یک بعدی اشاره‌ها می‌انگارند. (مترجم)

نیست. و خلاصه او بر این پندار است که اگر از نظر ظواهر لغوی نقصی وجود نداشته باشد، دیگر مشکلی در کار نخواهد بود. غافل از اینکه در اینجا اسرار و دقایقی است که جز با مفتاح اندیشه گشوده نخواهد شد و لطایفی است که از جویبار زلال خرد سرچشمه می‌گیرد و معانی ویژه و نابی که درک و دریافت آنها در انحصار کسانی است که از هدایت ویژه برخوردارند و به مقام کشف نایل آمده‌اند و پرده میان آنان و دقایق و اسرار زبان کنار رفته است. دقایق و اسراری که منشأ و مبنای مزیت و برتری در گفتار اند و با مدد همین اسرار است که سخن اوج می‌گیرد و از دسترس دور می‌شود تا آنجا که به مقام و مرحله اعجاز می‌رسد و از توان بشری خارج می‌گردد.^۹

و این چنین می‌بینیم که عبدالقاهر میان آشنایی با قواعد و اصول زبان و میان بهره‌مندی و برخورداری از ذوق و مهارت در بیان اسرار و لطایف زبان، فرق قایل است و بر این باور است که اسرار و رموز زبان در برابر آنانی که تنها به قواعد نحوی و صرفی زبان احاطه دارند، چهره نخواهند گشود. جمال این اسرار تنها در برابر کسانی هویدا خواهد شد که از مرز ظواهر زبان و صرف و نحو آن گذشته و پای در عالم بی‌پایان خیال و احساس و عاطفه گذشته باشند. باری زبان در مجموعه‌ای از نشانه‌های قراردادی خلاصه نمی‌شود. زبان مجموعه‌ای از رمزها است که حالات درونی گوینده را یعنی خیال و احساس و ذوقیات او را تجسم می‌بخشد. اگر رسالت زبان در انتقال اندیشه صرف خلاصه می‌شد دیگر ما شاهد مزیت و برتری در سخن نمی‌بودیم. دیگر زبان در مسیری قرار نمی‌گرفت که نوعی از آن از نوعی دیگر پیشی بگیرد و به اوجی فراتر از توان بشری یعنی مرحله اعجاز برسد.

اگر بار دیگر طرز تلقی عبدالقاهر از نحو را از نظر بگذرانیم، خواهیم دید که نوع نگاه

او به «نحو» اعتبار از دست رفته زبان را به آن برگرداند و آن را در مقامی که شایسته اوست نشانده. به نظر عبدالقاهر رسالت نحو در بیان و توضیح اعراب آخر کلمات خلاصه نمی‌شود. نحو مجموعه‌ای از قواعد خشک و عاری از احساس نیست و بالاخره نحو دانشی نیست که در بلاغت و هنر هیچ نقش و پایگاهی نداشته باشد، بلکه در نظر او نحو علمی است که نقاب از چهره معانی می‌گشاید و منظور او از معانی آن صورتها و الوان گوناگون درونی است که از خلال ارتباط متقابل بخشهای مختلف کلام به درک آنها نایل می‌آییم. باید گفت که بارزترین تجلی آن صورتها را در شیوه به کارگیری فنی زبان به وسیله شاعر می‌توان دید. چون شیوه نشاندهن واژه‌ها در شعر به گونه‌ای است که در نتیجه پیوند ویژه و درهم آمیختگی فنی و هنری آنها، بافتی زنده و پویا و تأثیرگذار و مرکب از صورتها و احساس‌های گوناگون، شکل می‌گیرد. اینک بخشی دیگر از سخنان عبدالقاهر درباره نحو:

«... اما درباره بی‌اعتنایی آنها به نحو و تحقیر و کوچک شمردن آن، باید گفت که این طرز برخورد آنان، به مراتب زشت‌تر و زنده‌تر است از نوع برخوردی که با شعر داشتند. و این عمل آنان به مثابه باز داشتن و منحرف کردن دیگران است از کتاب خدا و از معرفت معانی آن. چون آنان معترف‌اند به اینکه فهم قرآن بدون نحو میسر نیست. آری این یک حقیقت است که در معنا به روی الفاظ گشوده نخواهد شد مگر با کلید علم اعراب، و اغراض در خانه تاریک الفاظ پنهان‌اند و این تنها اعراب است که روزنه نور را به سوی آنها می‌گشاید. و علم اعراب معیاری است که نقصان و رجحان سخن جز با آن سنجیده نمی‌شود و انکار این واقعیات به مثابه اینست که کسی حواس خود را انکار کند و از پذیرش حقیقت سرباز زند. حال که چنین است ای کاش می‌دانستم که عذر آنان در این همه بی‌اعتنایی و بی‌توجهی به علم نحو چیست؟»

و چگونه برای فهم و درک درست آن به سر چشمه‌ها نمی‌روند؟^{۱۰}

او در جای دیگر می‌گوید:

«چیزی را نخواهی یافت که درستی یا نادرستی آن ریشه در شیوه نظم آن نداشته باشد و در آن پای یکی از معانی نحو در میان نباشد، یعنی دلیل درست بودن آن، انطباق با معیارهای نحوی و نادرست بودن آن عدم انطباق با مبانی نحوی است؛^{۱۱} لذا باید ریشهٔ صحّت نظم یا فساد کلام را

تنها در معانی و احکام نحوی جست و جو کرد.»^{۱۲}

تصوّر نمی‌کنم کسی این سخنان عبدالقاهر را - که بیانگر طرز تلقّی او از مفهوم نحو است - بخواند و در او شکی بماند که ما در برابر فهم و دریافت تازه‌ای نسبت به معنای نحو قرار گرفته‌ایم. چون علمای پیش از عبدالقاهر تلقّی دیگری از نحو داشتند. آنان بر این باور بودند که رسالت نحو در صحّت تراکیب کلام و خالی بودن آن از خطا، خلاصه می‌شود؛ لذا در نظر آنان نحو به منطق نزدیکتر بود تا به زبان (با معنای گستردهٔ آن) «سیرافی»^{۱۳} نحو و منطق را یکی می‌دانست و می‌گفت: «نحو همان منطق است اما بر گرفته از زبان عربی است و منطق همان نحو است اما با زبان قابل فهم است!!»^{۱۴}

۱۰ - پیشین ص ۸۷.

۱۱ - این تمهیدی است برای این مطلب که اساساً نظم چیزی جز جریان کلام طبق مبانی نحوی نیست و عبدالقاهر در سراسر کتاب خود می‌کوشد این مفهوم را آن طور که خود فهمیده است، به مخاطبانش منتقل کند. (مترجم)

۱۲ - دلایل الإعجاز ص ۱۲۷.

۱۳ - سیرافی. یوسف بن حسن بن عبدالله بن مرزبان (۳۳۰-۳۸۵هـ ق) مردی ادیب بود و در بغداد شهرت فراوان داشت. اصل او از فارسی است. او راست: آیات الاستشهاد. شرح ابیات سیبویه. شرح ابیات اصلاح منطق - لغت‌نامه دهخدا. (مترجم)

۱۴ - المقاسات ص ۷۵.

اما عبدالقاهر جرجانی در انقلاب خود علیه بی‌اعتنایی به نحو و تحقیر کنندگان آن موفق به کشف حقیقتی بسیار مهم گردید. حقیقتی که پنهان مانده بود از بسیاری از کسانی که به نقد و تحلیل شعر پرداخته و برای فهم زبان عربی و بیان و توضیح عناصر و نیروهای مؤثر و کار آمد آن - به هنگام ترکیب و پیوند اجزای کلام - کوشش‌ها کرده بودند. و آن حقیقت اینست که در جوهر و اعماق زبان حرکت خلق و ابداع پیوسته است و هیچ حد و پایانی برای آن متصور نیست. از طرف دیگر مسأله پیوند و ارتباط اجزای کلام، تنها با بیان جوانب اعرابی و بیان صحت کلام و سلامت آن از خطا قابل تحلیل نیست. این بُعد، بُعدی ظاهری و ثانوی است در مقایسه با دلالتها و کارآیی‌هایی که زبان در خلال آثار فنی و ادبی به خوانندگان و مخاطبان خود عرضه می‌دارد. و در صورتی که اثر فنی تراوش اندیشه و ذوق یک ادیب هنرمند باشد، اسلوبهای به کار گرفته شده در آن از قبیل تقدیم و تأخیر و فصل و وصل و حذف و اضممار و شرط و جزا و تعریف و تکبیر و خیر و مبتدا و ... که نحویان جز به عنوان پاره‌ای از قواعد خشک و ناکارآمد به آنها نمی‌نگرند، علاوه بر انتقال اندیشه، دنیایی بی‌پایان از صور خیال و عواطف و تجارب درونی را در دل خود جای می‌دهند و انگیزه‌ای خواهند شد برای حرکتی پیوسته و متغیر در دیگر نویسندگان و شاعران.

در اینجا عبدالقاهر را می‌بینیم که دو دانش نحو و معانی را در هم می‌آمیزد و از مسأله سطحی صحت یا عدم صحت تراکیب کلام - که در نظر مخالفان او هدف نهایی نحو است - می‌گذرد و تا آنجا پیش می‌رود که تعلیل و تحلیل سره بودن و ناسره بودن کلام را به معانی نحو و ویژگیهای دقیق و گوناگونی‌ای که در شیوه به کارگیری واژه‌ها وجود دارد، مرتبط می‌سازد. آری به نظر او همین ویژگیها و گوناگونی در شیوه نشانیدن واژه‌ها در بافتهای ترکیبی کلام هستند که نویسنده و شاعری را به اوج می‌رسانند و دیگری را به حضيض می‌کشانند.

در اینجا باز می‌بینیم که عبدالقاهر پرده از حقیقت سترگ دیگری - که هیچ شکی در

آن نیست- بر می‌دارد، و آن حقیقت این است که در عرصه ادبیات ناگزیر فلسفه هنر با فلسفه زبان تلاقی پیدا می‌کند و ناقدان تیز بین از این تلاقی و توحید برای کشف اسرار و رموز آثار فنی و ادبی بهره می‌گیرند.

از دیرباز کار اصلی و اساسی نقد عبارت بوده است از تلاش برای کشف معنای حقیقی کلام و شناخت نکته‌ها و خصوصیات که به خاطر آنها معنا با چنین یا چنان صورت شکل می‌گیرد و نیز تلاش برای اینکه کدام عناصر یا ویژگیها سخن را به این پایه یا آن پایه از ارزش و منزلت می‌رسانند.

ناقد بر جسته معاصر آی. ا. ریچاردز^{۱۵} بر این باور است که مسأله کشف معنا، نقطه جهش در هر کار نقدی است، لذا به نظر او پاسخ به پرسشهای به ظاهر ساده زیر، کلید اصلی همه مسائل و قضایای نقد ادبی است: معنا چیست؟ برای کشف معنا چه کارهایی باید کرد، و بالآخره ماهیت آن چیزی که برای کشف آن تلاش می‌کنیم چیست؟^{۱۶}

باید گفت که ادبیات پیش از هر چیز یک هنر زبانی است و زبان، موسیقی و رنگ و صورت و احساسات و افکار آن به حساب می‌آید و در واقع این زبان است که هنر ادبیات را با ویژگیها و کیفیات گوناگون می‌سازد. خود زبان نیز موجودی زنده و پویا و پرجنب و جوش است و همان سان که سنگ، صورتی گویا و پویا را در خود برای پیکرتراش چیره دست

۱۵ - آی. ا. ریچاردز (۱۸۹۳-۱۹۷۹) بنیانگذار نقد نوین و صاحب دو کتاب مهم و تأثیرگذار: «اصول نقد ادبی» و «علم شعر».

دارد^{۱۷}، زبان برای نویسنده و شاعر نیز چنین است. یعنی زبان باتوجه به علایق و پیوندها و کارآمدهای ویژه‌ای که در میان بخشهای مختلف آن وجود دارد، می‌تواند صورت زنده‌ای را از تجربه‌ای که برای شاعر یا نویسنده به دست آمده است، در خود انعکاس دهد و بنمایاند.

باتوجه به آنچه که گذشت، تنها راه برای فهم و نقد ادبیات، تلاش در جهت دستیابی به معنای کلام است و بس. و بر اساس چنین درک و تلقی انگیزنده‌ای بود که عبدالقاهر جرجانی شیوه ویژه خود را در بیان اعجاز قرآن کریم بنیان نهاد:

«... اگر در مسأله نظم دقت کنیم خواهیم دید که «ناظم»^{۱۸} هیچ هدفی را جست و جو نمی‌کند جز اینکه در صورتهای مختلف اسالیب و فروق آنها تأمل کند و مناسب‌ترین صورت را برای معنای مورد نظر خود برگزیند. مثلاً او درباره‌ی خبر و وجوه گوناگون آن در مثالهای ذیل: زید منطلق، منطلق زید، ينطلق زید، زید المنطلق، المنطلق زید، زید هو المنطلق و زید هو ينطلق یا درباره‌ی شرط و جزا در مثالهای زیر: إن تخرج أخرج، إن خرجت خرجت، إن تخرج فأنا خارج، أنا خارج إن خرجت، و أنا إن خرجت خارج. یا درباره‌ی حال: جاءنی زید مسرعاً، جاءنی يسرع، جاءنی و هو مسرع، جاءنی و هو يسرع، جاءنی قد أسرع و جاءنی و قد أسرع، صورتهای مختلف را مورد بررسی قرار می‌دهد و گزینه مناسب را در جای مناسب می‌نشانند.

نیز در حروفی - که در عین اشتراک معنایی، هر یک خصوصیتی دارند - تأمل خواهد کرد و هر یک را در جای خود قرار خواهد داد. مثلاً «ما» را در نفی حال، «لا» را در نفی

۱۷ - از «رودن» پیکرتراش معروف پرسیدند: این پیکرهای زنده و خیره کننده را چگونه از این سنگ صخره‌های بی‌جان می‌آفرینی؟ گفت: این پیکرها در دل این سنگها هستند و من تنها کاری که می‌کنم زواید و اضافات را بر می‌دارم! (مترجم)

۱۸ - عبدالقاهر «ناظم» را در معنای ویژه مورد نظر خود به کار می‌برد نه در معنای متعارف آن. (مترجم)

استقبال، «إن» را در موارد رُحجان وقوع یا عدم وقوع، «إذا» را در موارد قطعّی الوقوع به کار خواهد گرفت. همین روش را - با دقّت - در فصل و وصل و انتخاب نوع حرف عطف، و در تعریف و تنکیر و تقدیم و تأخیر و ... دنبال خواهد کرد.^{۱۹}

در اینجا باید گفت که بررسی فروق و صورتهای گوناگون این اسالیب در علم نحو از این زاویه صورت نمی‌گیرد که علم نحو علم اعراب است و یا مجموعه‌ای از اصول و قواعد است که باید آنها را حفظ کرد و به آنها اهتمام ورزید؛ بلکه این بحث و بررسی، در معانی عبارات و به قصد فهم و تشخیص فرقه‌ها و تمایزهای دقیقی صورت می‌گیرد که در میان ساختارهای مختلف کلام وجود دارد. مثلاً خبر در ساختمان جمله به صورتهای گوناگونی ظاهر می‌شود و هر مبتدا و خبری حکم ویژه خود را دارد و هر جمله‌ای دارای وضعیّت ویژه‌ای است برای درک کُنه و ژرفای این صورتهای وضعیّت‌ها، نمی‌توان بسنده کرد به اینکه مثلاً: این مبتدا و آن خبر است.

آری در اینجا دقیقه‌ها و لطیفه‌های فراوانی است که نویسنده یا شاعر، آنها را با دقّت در مناسبترین مکان و موقعیّت می‌نشانند. این دقایق و لطایف سبب می‌شوند که هر جمله رنگ‌آمیزی و ساختار ویژه‌ای داشته باشد. لذا ممکن نیست که جمله‌های: زید منطلق، زید ینطلق، ینطلق زید، منطلق زید، زید المنطلق، المنطلق زید، زید هو المنطلق و زید هو منطلق - علی رغم تشابه ظاهری - معنای واحدی داشته باشند. به عبارت دیگر هر نوع دگرگونی در ساختار هر یک از جمله‌های فوق - لو به مقدار اندک - دگرگونی در معنا را در پی خواهد داشت. عبدالقاهر در عبارت زیر بر این مسأله پیچیده و مهم نور بیشتری می‌تاباند:

«مخالفتان نظریّه نظم می‌گویند: اگر نظم همان معانی نحو است، باید در کلام و

سخنان بادیه نشینی که هرگز نام نحو را نشنیده است و چیزی درباره مبتدا و خبر و ... نمی‌داند، هیچ نظمی وجود نداشته باشد. در حالی که کلام او از چنان نظم استواری برخوردار است که نمونه آن در کلام صاحب نظران در نحو یافت نمی‌شود. در پاسخ باید گفت: این شبهه از جنس همان شبهه‌ای است که مخالفان علم کلام برای تخطئه متکلمین مطرح کرده‌اند. آنها می‌گویند: ما می‌دانیم که صحابه - که خداوند از آنان خوشنود باد- و علمای صدر اوّل با اصطلاحاتی چون جوهر و عرض و صفت نفس و صفت معنا و سایر اصطلاحاتی که شما ساخته‌اید، آشنا نبوده‌اند. اکنون اگر فهم مسایلی از قبیل حدوث عالم و وحدانیت خداوند جز با معرفت این اصطلاحات میسر نیست، باید گفت که شما مدعی معرفت مسائلی هستید که آن بزرگان از آنها بی‌اطلاع بوده‌اند و مقام و منزلت علمی و معرفتی شما از مقام و منزلت آنان بالاتر است. پاسخ به این شبهه همان پاسخ متکلمین است که: ملاک اعتبار در این موارد مدلول و مفهوم عبارت است نه معرفت عبارت. با این توضیح که وقتی شخص بادیه نشین قادر به تشخیص فرق میان دو جمله «جاءنی زید راکبا» و «جاءنی زید الراكب» می‌باشد، دیگر آشنایی با اصطلاحات هیچ اهمیتی نخواهد داشت».^{۲۰}

اینجا باید بر حقیقت مهمّ دیگری پای فشرده و آن این است که روح زبان را با ذوق و احساس می‌توان فهم کرد نه با حفظ قواعد. و باید گفت که زبان، رموز و لطایف خود را بروز نخواهد داد جز به کسانی که به مدد ذوق و احساس خود ژرفای آن را بکاوند و به نعمت همدمی و معاشرت با آن نایل آیند و با نیروی خدا دادی در تشخیص ساختارهای گوناگون، پیوسته و بی‌وقفه به تأمل در آن پردازند. و آخرین نکته در این باره اینست که ارزش و اهمّیت این رهیافت نوین امام عبدالقاهر در ارتباط با زبان و پیوند ژرف و استوار عناصر سازنده آن، در

پایان بحث درباره نظریه نظم او و به ویژه نظر او پیرامون پیوند میان لفظ و معنا و تطبیق این نظریه و بررسی و تحلیل نمونه‌ها، بیشتر روشن خواهد شد.

پایان دادن به مسأله جنجالی و دیرینه دو گانه بودن لفظ و معنا.

بعد از بیان فرق بین لفظ مفرد و لفظ در سیاق نشسته و بعد از بیان این مطلب که کلمه در حال مفرد بودن تنها صوتی است با ابعاد مبهم و نامشخص، اما در حال قرار گرفتن در سیاق به صورت حامل و در برگیرنده بارهای احساسی و عاطفی و به صورت هسته‌ای اساسی، و به صورت محوری محرک و متحرک و مؤثر و متأثر در خواهد آمد، و بعد از بیان این حقیقت مهم که زبان پس از شکل‌گیری به صورت مجموعه‌ای از دلالت‌ها، کارآیی‌ها و پیوندهای غیرقابل شمارش تجلی خواهد کرد، عبدالقاهر به نقض و ابطال یکی دیگر از مفاهیم نادرست رایج نقد ادبی یعنی مسأله دو گانه انگاشتن لفظ و معنا می‌پردازد و می‌گوید: باتوجه به اینکه زبان در شعر به صورت کلیتی است

به هم پیوسته و غیرقابل تجزیه^{۲۱}، کار بیهوده و ناهوشمندانه‌ای خواهد بود اگر قائل به دوگانه بودن

لفظ و معنا باشیم و هر یک از آن دو را عالم مستقلی بدانیم و مزیت و برتری را به یکی از آنها اختصاص بدهیم و یا حتی یکی را مقدم بر دیگری بدانیم.

عبدالقاهر برای تثبیت اندیشه یکپارچگی لفظ و معنا بسیار کوشید و در این راه انواع استدلال و محاجه را به کار گرفت و بسیاری از مفاهیم ادبی و نقد ادبی را - که از ناقدان پنهان

۲۱ - فردیناند دو سوسور: «زبان مجموعه پراکنده‌ای از عناصر متجانس نیست، بلکه دستگاه منسجمی است که در آن هر جزء به جزء دیگر وابستگی دارد و ارزش هر واحد تابع وضع ترکیبی آن است»
به نقل از نجفی، ابوالحسن، مبانی زبان‌شناسی و کاربرد آن در زبان فارسی ص ۲۱ (مترجم)

مانده بود - آشکار کرد.

همه ما می‌دانیم که اندیشه تنها زمانی شکل می‌گیرد که در قالب لفظ ریخته شود. این قاعده در مورد اندیشه‌های ناشنیده نیز صادق است یعنی وقتی می‌اندیشیم - حتی به هنگام خواب - با الفاظ می‌اندیشیم و زمانی که لفظ از دهان بیرون می‌جهد ممکن نیست به صورت صوت مجرد عاری از معنا باشد و خروج لفظ عاری از معنا از دهان نشانه دیوانگی است. درباره ادبیات نیز وضع به همین منوال است، یعنی اندیشه هرگز نمی‌تواند از بیان و تعبیر ادبی پیشی بگیرد. لذا هرگاه تجربه و احساس در درون شخص ادیب یا شاعر به مرحله پختگی رسید، در قالب لفظ ظاهر خواهد شد. اما پیش از آنکه احساس در جست و جوی لفظ در آید و آن را رام خود کند، اندیشه‌ای در میان نخواهد بود.

به نظر می‌رسد که این مسأله بسیار بدیهی یعنی نفی دوگانگی لفظ و معنا نیازمند آن بوده است که عبدالقاهر برای تثبیت و جای دادن آن در اذهان اهل ادب به گردآوری این حجم بزرگ از دلایل و بررسی‌های نظری و تطبیقی پردازد، چون فهم و درک درست دو رسالت مهم ادبیات یعنی خلق ادبی و نقد ادبی کاملاً وابسته به آن است. عبدالقاهر در جایی دیگر در این باره می‌افزاید:

«آیا تصور می‌کنی که تو به هنگام گفتن یا نوشتن، درباره موقعیت یک لفظ نسبت به لفظی دیگر می‌اندیشی و یکی از دو لفظ را پیش یا پس از دیگری قرار می‌دهی و بعد می‌گویی: این لفظ به این دلیل در اینجا خوب نشسته و در جای مناسب قرار گرفته است، چون دارای فلان صفت و ویژگی است؟^{۲۲} یا نه! این سخن سخن معقولی نیست و خواهی گفت: دلیل حقیقی این صلاحیت و تناسب، اقتضای معنای آن کلمه است، چون کلمه بر فلان معنا

۲۲ - یعنی به نظر تو رمز تناسب در خود لفظ است و ارتباطی با معنا و اقتضای معنا ندارد؟! (مترجم)

دلالت می‌کند، چون معنای کلام و غرض و غایتی که کلام در جست و جوی آن است چنین موقعیتی را به وجود آورده است یا معنای کلمه پیش یا پس از آن سبب ایجاد این تناسب شده است؟

اکنون اگر قائل به صحّت صورت نخستین هستی یعنی به نظر تو باید رمز تناسب را در خود لفظ جست و جو کرد، در این صورت هر آنچه خواهی بگو و بدان که هر آنچه ما گفتیم باطل است. اما اگر با فرض دوم موافق هستی دیگر خود را با سخنان گمراه کننده مغریب و به ظواهر منگر و بدان که این ترتیب و توالی دقیق الفاظ - طبق نظم و نظام ویژه - محصول و معلول اندیشه و تفکر مستقیم نیست^{۳۳}، بلکه این ترتیب و توالی معنا است که زائیده اندیشه است. دلیل این مطلب اینست که اگر بپذیریم که الفاظ به مثابه ظرف‌اند برای معانی، باید در شرایط گوناگون معنایی از معانی پیروی کنند، لذا چنانکه طبق اقتضا، معنایی در ذهن از معنای دیگری پیشی گیرد، در این

صورت لفظی که بر آن دلالت می‌کند نیز باید - در تلفظ - بر دیگر الفاظ مقدم گردد.

اما این تصور که نظم و ترتیب الفاظ، پیش از نظم و ترتیب معانی به وجود می‌آید، و مراد از اندیشه حاکم بر نظم، اندیشه نظم الفاظ است، و یا اینکه بعد از ترتیب معانی در ذهن برای ترتیب الفاظ باید مجدداً از اندیشه کمک گرفت، این یک توهم بیش نیست و کسانی که گرفتار آن می‌شوند، چنانکه باید نمی‌اندیشند.

چگونه ممکن است بدون معرفت اوصاف و احوال الفاظ درباره آنها اندیشید؟ روشن

است که پیش از شناخت کافی درباره اوصاف و اوضاع لفظ نمی‌توان درباره چیدن و نظم آن

۳۳ - اساس این تفکر در نزد عبدالقاهر اینست که نخست معانی در ذهن - طبق نظم و نظام ویژه - شکل می‌گیرند و سپس الفاظ به تبعیت از آنها و بر مبنای همان نظم و نظام در سیاق قرار خواهند گرفت. (مترجم)

سخنی به میان آورد».^{۲۴}

باید گفت که عبدالقاهر در سخنان فوق نیز متوجه چند حقیقت مهم شده است:

الف: لفظ پیوسته در خدمت و پیرو موقعیتی است که معنا آن را ایجاد می‌کند. ما به هنگام نوشتن و گفتن در اندیشه گردآوری الفاظ و در کنار هم چیدن آنها نیستیم. بلکه غایت و غرض ما بیان معانی است. لذا الفاظ ابزارهایی رمزی‌اند برای برانگیختن احساسات و عواطف و خود هدف و غایت نیستند، و ارزش الفاظ در شکل خارجی آنها نیست بلکه زیبایی و ارزش واقعی آنها در این است که بتوانند پرده از روی معانی مورد نظر گوینده به شکلی شایسته بگیرند.

ب: ما به هنگام سرودن شعر یا نوشتن نثر، درباره یکی از دو عنصر لفظ و معنا به صورت مستقل یا با تقدیم و تأخیر فکر نمی‌کنیم بلکه کار ترکیب این دو عنصر به صورت همزمان و به گونه‌ای شبه ناخودآگاه خواهد بود و الفاظ به حسب نیاز مقام و موقعیت، هر یک در جای مناسب خود قرار خواهند گرفت و در حقیقت این احساس است که الفاظ متناسب و سازگار با خود را بر می‌گزینند، یعنی الفاظی که از عهده بیان روشن و شفاف آن احساس برآیند. البته این بدان معنا نیست که نویسنده و شاعر مسلوب الاختیارند و حق‌گزینش ندارند. برعکس هنر همه‌اش اختیار و انتخاب است اما کار انتخاب به صورت ناخودآگاه یا با تلاقی خودآگاه و ناخودآگاه تحقق پیدا می‌کند. بنابراین جنبه ارادی کار قابل انکار نیست. اما این اراده در هنرمندان بزرگ اراده‌ای ناب نیست و با الهام و احساس و عاطفه و خیال در هم می‌آمیزد. در هنر هم صنعت و هم تلاش و هم تقید وجود دارد. اما هنرمند حقیقی کسی است که بتواند علی‌رغم این تقیدات حریت خود را کاملاً حفظ کند. و باید گفت که اگر حریت هنرمند بر

صنعت و تلاش او سیطره داشته باشد، این نشانه چیره‌دستی و موفقیت و اصالت نیرو و صدق تجربه اوست. اما هنری که تحت سیطره صنعت‌های ظاهری قرار بگیرد، هنری عاری از حریت و حرکت خواهد بود و در این صورت ناگزیر در بند ظواهر و صنایع و آرایشهای تصنعی و گرایش به جانب لفظ، گرفتار می‌آید و این همان چیزی است که عبدالقاهر جرجانی با تمام قدرت و توان خود با آن می‌ستیزد و حریصانه می‌کوشد که

ثابت کند که نظم، نظم معانی است نه نظم الفاظ.

ج: حقیقت مهم دیگری که از سخنان عبدالقاهر قابل استنباط است این است که فضیلت و برتری در کلام سخنوران به لفظ - به اعتبار مفرد بودن آن و یا به اعتبار صفات ظاهری آن - بر نمی‌گردد، بلکه به اعتبار توان لفظ در بیان معنای مورد نظر است. در اینجا مناسب است که به سخن معروف «کولریج» درباره شعر اشاره کنیم که: «شعر عبارت است از قراردادن و نشانیدن بهترین واژه‌ها در بهترین اوضاع و شرایط».

و این چنین عبدالقاهر به این نتیجه می‌رسد که در کار آفرینش ادبی، هیچ فاصله‌ای را در میان دو عنصر لفظ و معنا نمی‌توان تصور کرد. این دو همزمان و در یک آن متولد می‌شوند. همچنین او به این نتیجه می‌رسد که در کار نقد ادبی و داوری درباره آثار فنی و هنری، فاصله‌ای بین این دو به چشم نمی‌خورد و فضیلت و برتری اثر را نمی‌توان فقط به یکی از آن دو نسبت داد.

در اینجا یکی از سخنان معروف «کروچه»^{۲۵} تداعی می‌شود که: «در تحلیل هنر باید شکل و محتوا را از هم جدا کرد اما در هیچ یک از این دو - به تنهایی - هنر متجلی نخواهد شد. و این تنها نوع و شیوه پیوند میان آن دو است که می‌تواند تولد و تجلی هنر را در پی داشته

۲۵ - «بندتو کروچه» (۱۸۶۶-۱۹۵۲) فیلسوف و مورخ سیاسی ایتالیایی و از رهبران حزب آزادگان. او تأثیر عمیقی در فرهنگ ادبی و هنری کشور خود بر جای گذاشت. او از نظریه پردازانی است که در نقد ادبی بر پایه

باشد».

عبدالقاهر در سخنان زیر به این حقیقت وضوح بیشتری می‌بخشد:

«آیا در وهم می‌گنجد که درباره برتری یکی از دو کلمه بر دیگری سخن به میان آورد بدون آنکه موقعیت آنها را در نظم و تألیف کلام در نظر گرفت؟ تنها برتری و تمایزی که ممکن است پیش از تألیف وجود داشته باشد، این است که یکی از آن دو در مقایسه با دیگری مأنوس و کثیر الاستعمال باشد. یا تلفظ یکی از آنها به دلیل ترکیب از حروف متجانس و خوش آهنگ به آسانی صورت گیرد، در حالی که تلفظ دیگری توأم با دشواری باشد. آیا ممکن است کسی بدون در نظر گرفتن موقعیت و تناسب و هماهنگی معنایی کلمه‌ای با دیگر کلمات تشکیل دهنده کلام، قائل به فصاحت آن کلمه باشد؟ باید پرسید: وقتی اهل ادب می‌گویند: این کلمه جا افتاده و قابل قبول اما آن یکی جا نیفتاده و غیر قابل قبول است، آیا هدفشان از جا افتادگی و قابل قبول بودن چیزی جز تناسب معنایی میان کلمه‌ها، و از جانینفتادگی و غیر قابل قبول بودن، چیزی جز عدم تناسب و ناهماهنگی میان آنها می‌تواند باشد و اینکه کلمه اول از نظر معنا هم شأن دومی نیست؟ یا پیشین به لحاظ مفهوم همسنگ با کلمه پسین نیست؟

آیا بعد از تدبّر در آیه معروف: «وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي وَغِيضَ الْمَاءِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»^{۲۶} و تجلّی اعجاز آن و بعد از احساس خیرگی و شگفتی و شیفتگی حاصل از آنچه که دیده‌ای و شنیده‌ای، هیچ شکی برای تو باقی می‌ماند در این که رمز این همه مزیت آشکار و این فضیلت چیره و پایدار تنها در

فلسفه زیباشناختی به تحلیل می‌پردازد. از کتابهای او «فلسفه روح» و «زیباشناسی» را می‌توان نام برد. المنجد فی

الأعلام. (مترجم)

۲۶ - هود. ۴۴.

شیوه پیوند کلمات آن نهفته است و این حسن و حلاوت دل انگیز از برخورد سنجیده واژه نخست با واژه دوم و واژه سوم با چهارم و ... و بالأخره از دست به دست هم دادن و همکاری و همیاری تک تک واژگان به دست آمده است؟^{۲۷}

باید گفت که حقیقتی که امام عبدالقاهر جرجانی در موضوع دلالت الفاظ و شیوه پیوند آنها با یکدیگر به آن دست یافته است شبیه همان حقیقتی است که ناقدان جدید به آن رسیده‌اند. اگر ما در دو فصل آغازین کتاب «فلسفه بلاغت» اثر ناقد معاصر انگلیسی ریچاردز تأمل کنیم. در خواهیم یافت که آنچه ریچاردز در این دو فصل در پی بیان و توضیح آن است درست همان مطالبی است که عبدالقاهر جرجانی در قرن پنجم هجری در باب «نظم» و شیوه پیوند کلمات با یکدیگر مطرح کرده است.

ریچاردز می‌گوید:

«یک نغمه تنها در یک قطعه موسیقی به شخصیت و خصایص ممیزه خود دست نخواهد یافت جز با قرار گرفتن در جوار و در کنار دیگر نغمات. و رنگی که ما در هر تابلوی رو به روی خود می‌بینیم تنها در کنار دیگر رنگهای دیگر می‌تواند بدرخشد و جلوه پیدا کند. و حجم و طول شیء را جز با مقایسه با طول و حجم دیگر اشیاء نمی‌توان سنجید. حال و وضع الفاظ نیز چنین است یعنی معنا و مفهوم لفظ جز در پیوند آن با دیگر الفاظ مجاورش قابل تحدید و تشخیص نیست»^{۲۸}

او در مبحث دیگری تحت عنوان نظریه کاربرد زبان Doctrine of Usage نظر خود را در این باره چنین بیان می‌کند:

۲۷ - دلائل الإعجاز ص ۹۸.

1 - The philosophy of Rhetoric P.69-70.

«مزیت و برتری هر سخنی تنها به چیره دستی و مهارت نویسنده در نشانیدن درست هر کلمه در جای مناسب خود بستگی خواهد داشت.» او می‌افزاید: «بخش عمده صفات و ویژگیهای فنی ای که ناقدان برای شیوه‌های گوناگون نوشتار نثری بر می‌شمرند نتیجه پیوند و همسازی میان واژه‌ها و انجام وظایف متنوع پاره‌های تشکیل دهنده کلام است. و بسیاری از مفاهیم و اصطلاحات پیچیده‌ای که به هنگام سنجش و نقد و بررسی زیبایی‌های آن مورد استفاده قرار می‌دهیم - از قبیل انسجام، موسیقی، برتری، بافت، روانی، دل‌انگیزی، اثرگذاری و دیگر جمالیات زبان - همه ما حاصل و نتیجه توانایی نویسنده در شیوه به کارگیری زبان و بهره برداری از امکانات آن است. و علل و عوامل بهره‌مندی هر اثر ادبی از ارزشهای یاد شده، و یا بی‌بهرگی از آنها را تنها باید در بودن یا نبودن تعامل میان اجزای آن اثر و نوع بهره‌گیری صاحب آن از امکانات و توانایی‌های پنهان زبان جست و جو کرد.

آشکار است که از لفظ مفرد و در سیاق ننشسته کاری بر نمی‌آید. و لفظ واحدی که در سیاقهای مختلف قرار می‌گیرد می‌تواند معانی گوناگون را افاده کند. چون هر سیاقی وضع ویژه خود را دارد. لذا معنای هر کلمه تابع سیاقی خواهد بود که در آن می‌نشیند.

ریچاردز در توضیح بیشتر این معنا می‌گوید: «آنچه که من در پی دست‌یابی به آن هستم - درعین سادگی و پیدایی - در نهایت اهمیت است. حقیقت این است که نمی‌توان درباره کلمه مفرد در سیاق ننشسته - مثبت یا منفی - به داوری نشست و به صدور حکم پرداخت. و این حقیقت چندان آشکار و بدیهی است که از بیان آن احساس شرم می‌کنم. در هر حال دویست سال است که این حقیقت (نظریه کاربرد زبان) به عنوان یک اصل، مورد اعتراف قرار گرفته است. اصلی که مقرر می‌دارد که هر کلمه می‌تواند کاربردی نیکو و شایسته داشته باشد و هر فضیلتی در گستره ادبیات پیوستگی کامل به حسن استفاده از این اصل

دارد»^{۲۹} ریچاردز در یکی از سخنرانی‌های خود درباره «تداخل کلمات» - که در ضمن مجموعه‌ای از مقالاتش در کتابی تحت عنوان «زبان شعر» منتشر شده است - نیز بر این حقیقت پای می‌فشارد و می‌گوید: «این شاعر است که ارزشها و باورها را می‌آفریند. اما او این کار را از طریق آفرینش صورتها و شکل بخشیدن به آنها به انجام می‌رساند. اکنون اگر درباره چگونگی آنچه که می‌آفریند و به آن شکل و طرح مشخص می‌بخشد، از خود بپرسیم، در پاسخ، با ارسطو هم سخن می‌شویم و می‌گوییم که درباره چیزی که هیچ طرحی ندارد، نمی‌توان سخنی گفت. باری پیوسته در برابر شاعر شیوه‌ها و گونه‌های والایی از ساخت و صورت قرار دارد و او می‌کوشد به آنها تحقق بخشد و هرگز نمی‌تواند به آنها تحقق بخشد مگر زمانی که آنها را در ساختاری درست بگنجانند. کار شاعر این است که از روح انسانی - با شکل دهی به آن در شرایط مختلف و با بهره‌گیری از امکانات و توانمندیهای گوناگون زبانی - پاسداری کند. و این کار هرگز میسر نخواهد شد مگر با یاری جستن

از توانمندیهایی که از تداخل و تعامل کلمه‌ها نشأت می‌گیرند.»^{۳۰}

گمان می‌کنم آنچه که ریچاردز در اینجا مطرح کرد چیزی نیست جز تکرار آنچه که عبدالقاهر جرجانی در قرن پنجم هجری (دهم میلادی) مجدثانه در بیان و اثبات آن کوشید و از حقیقت دور نخواهیم شد اگر بگوییم: انطباق کامل میان سخنان این دو ناقد وجود دارد. و می‌توان گفت آنچه در عبارت زیر می‌آید عین سخنان ریچاردز است:

«هیچ برتری و امتیازی برای کلمه مطرح نیست مگر به حسب موقعیت آن و به حسب

معنا و مفهومی که در جست و جوی آن می‌باشی. معانی دقیقاً همان شرایط و وضعیت رنگها را دارند. رنگهایی که تصاویر و نقوش گوناگون از آنها ساخته می‌شوند.

همان گونه که هنرمندی گاهی در رنگ‌آمیزی صورت‌ها و نقش‌دادن به پارچه‌ها موفق به نوعی گزینش و تأمل در رنگها و تشخیص موقعیت و اندازه‌ها و چگونگی ترکیب و ترتیب آنها می‌شود که دیگری موفق به آن نمی‌شود، و لذا نقاشی و تصویر او بهتر و دل‌انگیزتر جلوه می‌کند، دو شاعر نیز در تلاش برای دستیابی به «معانی نحوی» و تشخیص وجوه گوناگون کلام - که محصول «نظم» است - همان وضعیّت و شرایط را دارند»^{۳۱}.

پایان قسمت اول

ترجمه قسمت دوم این مقاله - إن شاء الله - در شماره بعدی مجله خواهد آمد

منابع:

- ۱- دلائل الإعجاز - عبدالقاهر الجرجانی - شکله و شرح غامضه و خرّج شواهد و قدّم له و وضع و فهارسه: الدكتور یاسین الأیوبی - المكتبة العصریة - صیدا - بیروت ۲۰۰۳
- ۲- أعلام الأدب العربی المعاصر - روبرت ب کائیل - جامعة القديس يوسف - بیروت ۱۹۹۶
- 3- Practic al criticism P.180.
- 4- The Philosophy of Rhetoric P.69-70.
- 5- The Language of poetry P.70-71.
- ۶- فرهنگ ادبیات جهان - زهرای خانلری - تهران - انتشارات خوارزمی ۱۳۷۵.
- ۷- لغت نامه دهخدا.
- ۸- مبانی زبان‌شناسی و کاربرد آن در زبان فارسی - ابوالحسن نجفی.
- ۹- المنجد فی الأعلام - دارالمشرق - بیروت ۱۹۹۷.

۳۱ - دلائل الإعجاز ص ۱۳۲-۱۳۳.